

## تجدید نظر خواهی در ماده (۱۸) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ (بابک پورقهرمانی گلپه - کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی)

### مقدمه

یکی از نوآوری‌های قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، تحولات مربوط به طرق فوق‌العاده تجدید نظر در امور کیفری است. طرق فوق‌العاده تجدید نظر در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ را مواد (۲۳۵) تجدید نظر عام، (۲۶۸) اعتراض از طریق دادستان کل کشور و (۲۷۲) اعاده‌ی دادرسی تشکیل می‌داد که اصلاحیه‌ی جدید، فقط ماده اخیرالذکر (اعاده‌ی دادرسی) را اجازه داده است (ماده ۱۸ ناظر به بند ۱۰) و بقیه مواد (۲۳۵) و (۲۶۸) را به صراحت در ماده (۳۹) اصلاحیه‌ی مذکور نسخ کرده است<sup>(۱)</sup> و ماده (۱۸) قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب که قبلاً نسخ شده بود<sup>(۲)</sup>، در اصلاحیه‌ی مذکور (البته با محتوایی دیگر) به قانون اضافه شده است. بنابراین ما در این مقوله سعی داریم ماده (۱۸) اخیرالذکر را در امور کیفری از جهت طرق فوق‌العاده بودن اعتراض بر احکام کیفری تجزیه و تحلیل کرده و مباحث پیرامون آن را بررسی کنیم.

### ۱) سابقه‌ی تقنینی ماده (۱۸) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب:

ماده (۱۸) قانون اصلاح ق.ت.د.ع.ا، بیان می‌دارد: «آرای غیرقطعی و قابل تجدید نظر یا فرجام همان است که در قوانین آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و مدنی مصوب ۲۸/۶/۱۳۷۸ کمیسیون قضائی و حقوقی و ۲۱/۱/۱۳۷۹ مجلس شورای اسلامی ذکر گردیده است. در مورد آرای قابل تجدید نظر یا فرجام، تجدید نظر و فرجام خواهی بر طبق مقررات آیین دادرسی مربوط انجام می‌شود.

در مورد آرای قطعی، جز از طریق اعاده‌ی دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی که در قوانین مربوط مقرر است نمی‌توان رسیدگی مجدد نمود مگر اینکه رأی، خلاف بین قانون یا شرع باشد که در آن صورت به درخواست محکوم علیه (چه در امور مدنی و چه در امور کیفری) و یا دادستان مربوط (در امور کیفری) ممکن است مورد تجدید نظر واقع شود...»

اصل ماده (۱۸) قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب قبل از نسخ صریح ماده (۵۲۹) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹<sup>(۳)</sup> به وسیله ماده (۲۳۵) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری نسخ ضمنی شده بود. (البته در زمینه امور مدنی این ماده پابرجا بود). ماده ۱۸ ق.ت.د.ع.ا، مقرر می‌داشت: «آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب اعم از حکم یا قرار در موارد زیر نقض می‌شود:

۱- قاضی صادرکننده رأی متوجه اشتباه رأی خود شود.

۲- قاضی دیگری پی به اشتباه رأی صادره ببرد به نحوی که اگر به قاضی صادرکننده رأی تذکر دهد متنبه گردد.

۳- ثابت شود قاضی صادرکننده رأی صلاحیت رسیدگی و انشاء رأی را نداشته است.

تبصره: در مورد بند ۱ و ۲ مرجع تجدید نظر رأی را نقض و رسیدگی می‌نماید و در مورد بند ۳ مرجع تجدید نظر بدواً به اصل ادعای عدم صلاحیت رسیدگی و در صورت احراز رسیدگی مجدد را انجام خواهد داد.»

حال با توجه به اینکه ماده (۱۸) قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب قبلاً به وسیله مواد مذکور نسخ شده بود، و جای این ماده در قانون تشکیل دادگاه‌های عام خالی بود، ماده (۱۸) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب به این قانون اضافه (الحاق) شد و به کار بردن عبارت "افزوده می‌شود" در بند ۹ ماده واحده قانون اصلاح هم بدین علت بوده است. اگر چه عده‌ای ایراد گرفته‌اند که این ماده قانونی قبلاً نسخ و الغاء شده بود و بنا بر این اصولاً

اصلاح آن معقول و منطقی نبوده است؛ چرا که اصلاح هر چیزی موکول به موجودیت آن است تا در ثانی به اصلاح آن پردازند و در حالی که در ما نحن فیه ماده (۱۸) ق.ت.د.ع.و.ا، صریحاً توسط قانون بعدی نسخ و لغو گردیده است؛ قانون منسوخه و ملغی شده بدهتاً موجودیتی ندارد که اصلاح شود.<sup>(۳)(۴)</sup> ولی به نظر می‌رسد که این ایراد از ثبات کاملی برخوردار نیست؛ زیرا هر چند صدر ماده واحده بیان داشته است: «قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی... به شرح زیر اصلاح می‌شود» ولی قانون‌گذار از این نکته هم غافل نمانده است که در تمامی مواد اصلاحی کلمه اصلاح را ذکر کرده است ولی در ماده (۱۸) مورد بحث که لغو شده بود، عبارت "افزوده می‌شود" را به کار برده است. بنابراین این اشکال چندان وارد به نظر نمی‌رسد.

ایراد دیگری که بر همین قسمت ماده (۱۸) قانون اصلاح وارد شده است این است که «ماده ۱۸ اصلاحی هیچ ارتباطی با ماده (۲۳۵) و ماده (۳۲۶) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و مدنی (این مواد در واقع جایگزین ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب بود). ندارد؛ چرا که در آنجا بحث از اشتباه قاضی است ولی در ماده فعلی به نظر می‌رسد که مضمون ماده (۳۱) قانون دادگاه‌های عام و یا ماده (۳۸۷) قانون آیین دادرسی مدنی را بیان کرده است.»<sup>(۵)</sup>

در جواب باید گفت که ایراد مذکور به اشتباه مفهوم اصلاح ماده (۱۸) بر می‌گردد و گرفتن چنین ایرادی با چنین تصویری بعید نیست؛ چرا که ماده (۱۸) قانون اصلاح تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، اصلاح نشده است بلکه افزوده شده است و لازم نیست که به جای یک ماده منسوخ حتماً ماده‌ای در ارتباط با آن وضع شود.

## **۲) تفاوت ماده (۱۸) اصلاحی با ماده (۱۸) قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب:**

همان طور که مشخص است ماده (۱۸) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱، از نظر ماهیتی و محتوایی هیچ شباهتی با ماده (۱۸) قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب ندارد (و در قوانین سابق هم، چنین ماده‌ای با همین محتوا وجود نداشته است). ولی از نظر اینکه هر دو قانون شامل آراء قطعی می‌شوند با هم سنخیت دارند. ولی قوانین مذکور تفاوت‌های اساسی و مبنایی با هم دارند. که به طور اجمال ذکر می‌شود:

۱\_ مطابق ماده (۱۸) قانون سال ۱۳۷۳، مرجع اعلام‌کننده اشتباه، قاضی صادرکننده حکم بود که پی به اشتباه خود می‌برد یا قاضی دیگری که به طریق قانونی پرونده به دست وی رسیده و متوجه اشتباه شده است. ولی ماده (۱۸) اصلاحی فقط به محکوم علیه و دادستان اجازه اعلام اشتباه را داده است.

۲\_ ماده (۱۸) قانون سال ۱۳۷۳، مقید به وقت و مهلت نبود. ولی ماده (۱۸) اصلاحی مقید به مهلت یک ماهه از تاریخ ابلاغ رأی قطعی است.

۳\_ ماده (۱۸) قانون ۱۳۷۳ در خصوص تعیین مرجع رسیدگی کننده به اعلام اشتباه از مرجع تجدید نظر نام برده است. ولی ماده (۱۸) قانون اصلاحی ۱۳۸۱ مرجع صالح برای رسیدگی به اعلام اشتباه را "شعبه‌ی تشخیص" قرار داده است که از شعب دیوان عالی کشور محسوب می‌شود.

۴- از نظر تعداد دفعات امکان اعلام اشتباه در قانون ۱۳۷۳ محدودیتی وجود نداشت. ممکن بود از هر پرونده‌ای چندین بار اعلام اشتباه شود؛ ولی قانون اصلاحی ۱۳۸۱ بیان داشته است که از هیچ حکم قطعی یا قطعیت یافته بیش از یک بار نمی‌توان به عنوان خلاف بین درخواست رسیدگی کرد.

۵- نکته آخر اینکه فلسفه وجودی ماده (۱۸) اصلاحی در واقع جلوگیری از مختومه نشدن پرونده‌ها و احترام به قاعده امر مختوم است. در حالی که فلسفه وجودی ماده (۱۸) قانون ۱۳۷۳ جلوگیری از اجرای آراء قطعیت یافته‌ای است که مفاد آن مخالف قانون بوده و بر اساس اشتباه صادر شده‌اند.

### ۳) تفاوت ماده (۱۸) اصلاحی با ماده (۳۱) قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب:

از طرف دیگر ماده (۱۸) اصلاحی با ماده (۳۱) قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ (ماده ۲۶۸ ق.آ.د.ک ۱۳۷۸) با هم شباهت دارند. شباهت اولاً از جهت اعمال حکم هر دو ماده نسبت به آرای قطعی است. و ثانیاً؛ از جهت تعیین مدت و مهلت یک ماهه برای اعتراض از رأی قطعی است؛ ثالثاً از جهت خلاف قانون یا شرع بودن رأی، یعنی در هر دو ماده مبنای اعتراض و یا جهات اعتراض خلاف بین قانون یا شرع بودن رأی است. رابعاً از جهت نقض حکم در دیوان عالی کشور که در هر دو مورد نقض و رأی ابتدا در دیوان عالی کشور صورت می‌گیرد.

ولی تفاوت این دو ماده در این است که در ماده (۳۱) قانون ۱۳۷۳ محکوم علیه درخواست تجدید نظر خود را به دادستان کل کشور تقدیم می‌کند و چنانچه دادستان کل کشور رأی را خلاف بین قانون یا شرع تشخیص دهد، از دیوان عالی کشور درخواست نقض می‌کند. در حالی که در ماده (۱۸) اصلاحی ۱۳۸۱ درخواست تجدید نظر توسط محکوم علیه یا دادستان مربوطه (یعنی دادستان شهرستان، استان یا دادستان کل) به شعبه‌ی تشخیص که از شعب دیوان عالی کشور محسوب می‌شود، تقدیم می‌گردد. یعنی دادستان و محکوم علیه در صورتی که رأی را خلاف بین قانون و شرع ملاحظه کردند، درخواست تجدید نظر می‌کنند. در حالی که در ماده (۳۱) اول درخواست تجدید نظر داده می‌شود (حتی اگر خلاف قانون و شرع نباشد) و دادستان کل کشور در مورد خلاف یا عدم خلاف بودن رأی اظهار نظر می‌کند.

همچنین در ماده (۳۱) قانون ۱۳۷۳، پس از اینکه رأی توسط دیوان عالی کشور نقض شد، رسیدگی به دادگاه هم‌عرض ارجاع می‌شود. در صورتی که در ماده (۱۸) اصلاحی، اگر شعبه‌ی تشخیص رأی را نقض کند، خود وارد ماهیت شده و رأی صادر می‌کند. به عبارت دیگر رسیدگی دیوان عالی در ماده (۳۱)، شکلی است در حالی که در ماده (۱۸) اصلاحی، رسیدگی شعبه‌ی تشخیص ماهوی است. در ضمن رأی صادره پس از نقض طبق ماده (۳۱)، غیر از موارد منصوص در ماده (۱۸) قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (اشتباه قاضی) قطعی است در حالی که در ماده (۱۸) اصلاحی رأی صادره پس از نقض قطعی است؛ مگر اینکه رئیس قوه قضائیه در هر زمانی رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد.

به هر حال با توجه به تفاوت‌ها و شباهت‌هایی که بین مواد مذکور موجود است و با توجه به اینکه مواد (۲۳۵) ق.آ.د.ک ۱۳۷۸ (ماده ۱۸ ق.ت.د.ع و ا) و (۲۶۸) ق.آ.د.ک ۱۳۷۸ (ماده ۳۱ ق.ت.د.ع و ا) در سال ۱۳۸۱ منسوخ شده‌اند، به نظر می‌رسد که با اعمال ماده (۱۸) قانون اصلاحی، اهداف تجدید نظر موضوع ماده (۲۳۵) و (۲۶۸) مذکور قابل حصول است و بنابراین نسخ مواد مذکور شاید بدین علت هم بوده است.

### ۴) آرای قابل اعتراض بر اساس ماده (۱۸) قانون اصلاح تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب:

ماده (۱۸) قانون مذکور که در مقام بیان طرق فوق‌العاده اعتراض بر آراء است نخست در صدر ماده وضع طرق عادی تجدید نظر را در امور مدنی و کیفری معین کرده است و آن‌ها را به قوانین مربوط به خویش ارجاع داده است. ولی در مورد طرق فوق‌العاده تجدید نظر (یعنی رأیی که از طرق عادی قابل تجدید نظر نباشد) بیان داشته است که جز از

طریق اعاده‌ی دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی که در قوانین مربوط مقرر است نمی‌توان رسیدگی مجدد نمود. اعتراض ثالث مختص آیین دادرسی مدنی است ولی اعاده‌ی دادرسی هم به آیین دادرسی مدنی و هم به آیین دادرسی کیفری مربوط شده و اعاده‌ی دادرسی کیفری در ماده (۲۷۲) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در هفت بند ذکر گردیده است.

در ماده (۱۸) مذکور، کلمه‌ی "آراء" به‌طور مطلق به‌کار رفته است و شامل قرار و حکم می‌شود. هر چند ممکن است مطلق بودن "آراء" در امور مدنی کاربرد داشته باشد ولی در امور کیفری، کلمه "آراء" مطلق بودن خود را از دست می‌دهد و منصرف به احکام می‌شود، چرا که در امور کیفری، بعد از قطعی شدن حکم، مجوز رسیدگی مجدد فقط برای اعاده‌ی دادرسی است. و چون اعاده‌ی دادرسی هم فقط شامل احکام محکومیت است. با توجه به اینکه بعد از اعاده‌ی دادرسی ادعای خلاف بین قانون یا شرع می‌شود، در واقع هر نوع ادعایی بعد از اعاده‌ی دادرسی، ادعا برای احکام محسوب می‌شود نه آراء. بنابراین اعتراضات و رسیدگی‌های ماده (۱۸) اصلاحی در امور کیفری بر مبنای احکام است. البته باز هم نمی‌توان با این قاطعیت سخن گفت. چون ممکن است رأی جزء موارد اعاده‌ی دادرسی نباشد ولی خلاف بین قانون یا شرع باشد که در این صورت فقط احکام را شامل نمی‌شود بلکه مطلق آراء را در بر می‌گیرد.

نکته‌ای که در اینجا باید خاطر نشان کرد این است که هر چند قانون‌گذار در ماده (۱۸) مورد بحث خواسته است طرق فوق‌العاده تجدید نظر را محدود کند و ظاهر امر از تصویب این ماده همین بوده است که قاعده‌ی اعتبار امر مختوم بیشتر دچار خدشه نشود<sup>(۶)</sup>، ولی همان‌طور که خواهیم دید به نظر می‌رسد که طبق ماده (۱۸) هیچ رأی قطعی وجود ندارد. زیرا بعد از اعمال اعاده‌ی دادرسی اگر رأی بر خلاف بین قانون یا شرع باشد به صرف درخواست محکوم علیه و یا دادستان مربوط (دادستان شهرستان، استان، دادستان کل کشور) ممکن است مورد تجدید نظر واقع شود که هر چند در ظاهر به نظر می‌رسد که در اینجا راه تجدید نظر خواهی مسدود می‌شود ولی باز هم قانون‌گذار تمایلی به قطعی شدن احکام ندارد و بیان می‌دارد «... مگر آن که رئیس قوه قضائیه در هر زمانی و به هر طریقی رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد...» که هر چند تجدید نظر بر خلاف قانون یا شرع را قانون‌گذار برای یک دفعه مجوز داده است (تبصره ۴ ماده (۱۸)) و شاید این تبصره بهترین حسن این ماده باشد ولی استثنائی که بر همین تبصره وارد شده است وضع را متحول کرده است.

سؤالی که در اینجا مطرح است و ابهام دارد اینکه در عبارت «در مورد آراء قطعی جز از طریق اعاده‌ی دادرسی و... نمی‌توان رسیدگی مجدد نمود مگر اینکه رأی خلاف بین قانون یا شرع باشد که در آن صورت به درخواست محکوم علیه و یا دادستان مربوط ممکن است مورد تجدید نظر واقع شود.» آیا اعاده‌ی دادرسی قبل از ادعای خلاف بین قانون یا شرع است یا اینکه اگر بعد از ادعای خلاف بین قانون یا شرع موردی برای اعاده دادرسی باشد، اعاده‌ی دادرسی صورت می‌گیرد؟

در اینجا به دو طریق می‌توان استدلال کرد: اول اینکه، قانون‌گذار خواسته قبل از اینکه نوبت به مرحله‌ی اعاده‌ی دادرسی برسد رأی قطعی را که خلاف بین قانون یا شرع باشد، مورد تجدید نظر خواهی توسط محکوم علیه یا دادستان از شعب تشخیص قرار دهد. چرا که اعاده‌ی دادرسی یکی از طرق فوق‌العاده‌ی اعتراض بر احکام می‌باشد و فقط در مورد احکام قطعی لازم‌الاجرا است و بعد از اعاده‌ی دادرسی دیگر هیچ تجدید نظری جز در موارد استثنایی قابل پذیرش نیست.

دوم اینکه؛ از ظاهر ماده بر می آید بعد از اعمال موارد اعاده‌ی دادرسی اگر حکم مورد اعاده‌ی دادرسی خلاف بین قانون یا شرع باشد، باز هم فرصت یک ماهه برای تجدید نظر وجود دارد که البته ممکن است رأی خلاف بین قانون یا شرع باشد ولی جزء موارد اعاده‌ی دادرسی نباشد که در این صورت فقط ادعای خلاف بین قانون یا شرع می‌شود. مؤید این نظر عبارت آخر تبصره ۲ ماده مذکور است که بیان داشته: «تصمیمات یاد شده شعبه‌ی تشخیص در هر صورت قطعی و غیرقابل اعتراض است. مگر آنکه رئیس قوه قضائیه در هر زمانی و به هر طریقی رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد.» که اگر بعد از تصمیمات شعبه‌ی تشخیص اعاده‌ی دادرسی امکان داشت، قانون‌گذار فقط نمی‌گفت از تصمیمات یاد شده شعبه‌ی تشخیص فقط رئیس قوه قضائیه، ادعای خلاف بین شرع خواهد کرد. در صورتی که ادعای خلاف بین قانون یا شرع می‌شد دیگر بعد از اعمال اعاده‌ی دادرسی، تصمیمات شعبه‌ی تشخیص نیست؛ بلکه تصمیمات ناشی از اعاده‌ی دادرسی است و بیان هم نکرده است که از تصمیمات ناشی از اعاده‌ی دادرسی هم ادعای خلاف بین قانون یا شرع می‌توان کرد. به عبارت دیگر در این استدلال، اگر رأیی قطعی، مشمول موارد اعاده‌ی دادرسی گردید، اعاده‌ی دادرسی انجام می‌گیرد و بعد از اعاده‌ی دادرسی دو طریق دیگر برای نقض حکم قطعی صادره‌ی اعاده‌ی دادرسی وجود دارد. یکی؛ ادعای خلاف بین قانون یا شرع بودن و درخواست تجدیدنظر از شعبه‌ی تشخیص و دیگری تجدید نظر رئیس قوه قضائیه در مواردی که رأی را خلاف بین شرع تشخیص دهد.

آنچه که از استدلالات فوق بر می آید اینکه استدلال اولی بیشتر با طبیعت حقوقی سازگار است و حتی اعاده‌ی دادرسی در غالب کشورها آخرین راه برای تجدید رسیدگی آراء محسوب می‌شود و بعد از اعاده‌ی دادرسی دیگر حکمی را نمی‌توان نقض کرد، چون اعتبار امر مختوم را پیدا کرده است.

در حالی که استدلال دوم هر چند غیر منطقی و غیر اصولی به نظر برسد ولی با ظواهر و دلایل دیگر هم، چنین بر می‌آید که قانون‌گذار در تقریر این ماده با حسن نیت می‌خواسته که پرونده بعد از دو مرحله تجدید نظر با اعاده‌ی دادرسی مختومه شود و (فلسفه تصویب ماده هم، چنین است) ولی بعد از قطعی شدن حکم از طریق اعاده‌ی دادرسی، قانون‌گذار با تصور اینکه باز هم ممکن است رأی صادره خلاف بین قانون یا شرع باشد یا اینکه اصلاً مورد از موارد اعاده‌ی دادرسی نباشد ولی رأی صادره خلاف بین قانون یا شرع باشد، رأی صادره را ظرف مدت یک ماه قابل تجدید نظر در شعب تشخیص دانسته است و اجازه می‌دهد که با توجه به اینکه دادگاه‌های تالی در طول این چند مرحله رسیدگی نتوانسته‌اند رأی درست و صحیحی صادر کنند، خود شعبه‌ی تشخیص \_ که رسیدگی در آن خلاف اصل رسیدگی دیوان عالی کشور است \_ وارد ماهیت قضیه شده و حکم جدید صادر کند و پرونده در اینجا مختومه شود. هر چند باز هم قانون‌گذار، احتمال وجود خلاف عدالت و یا زایل شدن حقی را تصور کرده است و به رئیس قوه قضائیه در هر زمانی اجازه داده است در حکم صادره ادعای خلاف شرع بکند.

این در حالی است که در موارد منسوخه از طریق این قانون، رأی بعد از اعاده‌ی دادرسی قطعی می‌گردید و فقط اعمال ماده (۲۳۵) ق.آ.د.ک (تجدید نظر عام) آن هم در موارد منصوص می‌توانست در برابر حکم صادره‌ی قطعی ناشی از اعاده‌ی دادرسی قرار بگیرد و در مقایسه با قانون فعلی؛ قانون سابق فقط یک راه برای نقض احکام قطعی بعد از اعاده‌ی دادرسی، مد نظر قرار گرفته بود ولی در قانون جدید بعد از اعمال اعاده‌ی دادرسی، دو راه فوق‌العاده هم برای نقض احکام قطعی وجود دارد.

نکته دیگری که در اینجا باید ذکر کرد این است که قانون‌گذار کلیه آراء صادره از محاکم را بدون توجه به نوع جرایم و مجازات‌ها و مهم و غیرمهم بودن و اعم از اینکه حکم در مرحله‌ی بدوی قطعی بوده یا بعداً قطعی شده باشد، قابل تجدید نظر در مرجع عالی دانسته است و طبق این تبصره «درخواست تجدید نظر نسبت به آرای قطعی مذکور در این ماده اعم از اینکه رای در مرحله‌ی نخستین صادر شده باشد و به علت انقضای مهلت تجدید نظر خواهی قطعی شده باشد یا قانوناً قطعی باشد و یا از مرجع تجدید نظر صادر گردیده باشد...» قانون‌گذار دعوی و جرایم کم‌اهمیت را که دادگاه بدوی به صورت قطعی در خصوص آن‌ها حکم صادر می‌کند و در واقع ارزش دوباره رسیدگی کردن را در دادگاه بالاتر ندارند، در دادگاه مافوق همه دادگاه‌ها قابل تجدیدنظر شناخته است. که البته شاید توجیه شود که در پرونده‌های کم‌اهمیت هم، احتمال صدور رأی خلاف وجود دارد. ولی در جواب باید گفت که اگر واقعاً قانون‌گذار چنین ادعایی را مدتظر داشت می‌توانست آن‌را قابل تجدیدنظر در دادگاه تجدید نظر استان (طرق عادی تجدید نظر) بداند و بنابراین چنین توجیهی قابل قبول به نظر نمی‌آید و در نهایت باعث تراکم کار در دادگاه عالی و زیر سؤال رفتن اهمیت دادگاه عالی خواهد شد.

همچنین نکته‌ای که باید در این بحث آورده شود و مورد ایراد هم واقع شده است اینکه عبارت «ممکن است مورد تجدید نظر واقع شود» دارای ابهام است و عبارت آخری آن این است که ممکن است مورد تجدید نظر واقع نشود و این امکان و عدم امکان با آن قیود و شروط مذکور هم‌خوانی ندارد: بنابراین حذف عبارت "ممکن است" اولی است.<sup>(۷)</sup> ولی به نظر می‌رسد که این اشکال در مورد محکوم علیه قابل دفاع است و منظور از عبارت مذکور این است که محکوم علیه اختیار تجدید نظر خواهی به طریق فوق‌العاده را دارد و ممکن است از این حق خویش هم منصرف شود. ولی به کار بردن این کلمات که دلالت بر اختیار و جواز دارد در مورد وظایف یک مرجع قضائی که حدود تکالیف و اختیارات آن به روشنی توسط قانون تعیین گردیده، صحیح به نظر نمی‌رسد.<sup>(۸)</sup>

## ۵) منظور از خلاف بین چیست؟

این عبارت در قوانین سابق هم به چشم می‌خورد ولی تعریفی از آن ارائه نشده بود و بنابراین دستخوش اعمال سلیقه‌های مختلف بود. قانون‌گذار در تبصره‌ی یک ماده (۱۸) مورد بحث خلاف بین را چنین تعریف کرده است: «مراد از خلاف بین آن است که رای بر خلاف نص صریح قانون و یا در موارد سکوت قانون مخالف مسلمات فقه باشد.» هر چند اصولاً تعریف در مقام روشن ساختن ابهامات می‌آید ولی این تعریف، ابهامات زیادی را به وجود آورده است. تبصره‌ای که نه محدوده خلاف نص را تعریف و نه از مخالف مسلمات فقه تبیینی روشن ارائه نموده است<sup>(۹)</sup> که طبیعی است در آینده دستخوش سلیق مختلف خواهد شد. همچنین فروض دیگری نیز مبهم است: اینکه منظور از سکوت قانون چیست؟ آیا منظور این است که رأیی موافق قانون باشد و برای خلاف بودن آن به فقه رجوع کنیم؟ چطور می‌شود رأیی صادر شده باشد ولی بگوییم قانون در این مورد ساکت است. رأی یا مخالف آن ماده است یا موافق و نمی‌توانیم بگوییم که رأیی براساس قانون صادر شده است، ولی قانون سکوت کرده است. به نظر می‌رسد که منظور ماده غیر از این است؛ یعنی در مواردی که طبق اصل یکصد و شصت و هفتم قانون اساسی و ماده (۲۱۴) ق. آ. د. ک، در موارد سکوت یا موارد رأی بر خلاف مسلمات فقه یعنی بدیهیات فقه باشد.

نتیجه:

همان‌طور که بیان شد ماده (۱۸) قانون اصلاحی از نظر ماهوی هیچ شباهتی با ماده (۱۸) سابق ق.ت.د.ع.ا، ندارد. و همچنین طبق ماده (۱۸) اصلاحی قاعده‌ی اعتبار امر مختوم بیشتر دچار خدشه شده است. (با توجه به تبصره ۴) زیرا بعد از اعمال اعاده‌ی دادرسی، دو طریق برای نقض حکم قطعی وجود دارد. یکی ادعای خلاف بین قانون و شرع و درخواست تجدید نظر از طریق شعبه‌ی تشخیص و دیگری اعتراض رئیس قوه قضائیه از آراء و این در حالی است که در قانون سابق بعد از اعاده‌ی دادرسی فقط یک طریق تجدیدنظر نهایی وجود داشت. (ماده ۱۸ ق.ت.د.ع.ا و ماده ۲۳۶ ق.آ.د.ک)

همچنین رسیدگی در شعبه‌ی تشخیص که یک مرجع عالی است به‌صورت ماهوی صورت می‌گیرد و کلیه‌ی احکام صادره قطعی (اعم از بدوی و تجدید نظر) از این طریق قابل تجدید نظر هستند. که به‌نظر می‌رسد خلاف شان دیوان عالی کشور (شعب تشخیص) است.

همچنین ابهاماتی در خود ماده (۱۸) اصلاحی وجود دارد که باید در جهت رفع آن کوشید.

پی نوشت‌ها:

۱) ماده (۳۹) قانون اصلاح تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (بند ۱۶ ماده واحده لایحه تصویبی): «از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون مواد (۲۳۵) و (۲۶۸) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۲۸/۶/۱۳۷۸ کمیسیون قضائی و حقوقی مجلس شورای اسلامی و... نسخ می‌گردد...».

۲) ماده (۵۲۹) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی: «از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون؛ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب سال ۱۳۱۸ و الحاقات و اصلاحات آن و مواد (۱۸) و (۱۹) و (۲۳) و (۳۱) قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، مصوب سال ۱۳۷۳ و سایر قوانین و مقررات در موارد مغایر ملغی می‌گردد».

۳) واحدی، قدرت‌الله، نقدی بر اصلاح قانون دادگاه‌های عمومی، روزنامه ایران خبر ۴/۱۰/۱۳۸۱.

۴) ر.ک: واحدی، قدرت‌الله؛ بحث تحلیلی در خصوص لایحه اصلاحی اخیر قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۲۸/۷/۱۳۸۱، کانون وکلاء دادگستری مرکز، شماره ۱۷۸۱۷۹، پاییز و زمستان ۱۳۸۱، صص ۷۹ تا ۸۲.

۵) همان و جلائیان، غلامرضا؛ احیای دادرسی چرا و چگونه، مجله کانون وکلاء دادگستری مرکز، ش ۱۷۹ و ۱۷۸، پاییز و زمستان ۱۳۸۱، ص ۵۹.

۶) ر.ک: روزنامه مأوی، ۹/۱۱/۸۱، از سخنان رئیس قوه قضائیه در آغاز کار شعب تشخیص.

۷) بهرامی، بهرام، شرح و نقد قانون احیاء دادرسی، چ اول، نشر بهنامی، ۱۳۸۱، ص ۵۲.

۸) خالقی، علی، قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، مجله‌ی پژوهش‌های حقوقی، ش ۱۳۸۱، ص ۳۰۷.

۹) احمدی، نعمت، شعبه‌ی تشخیص باید و نبایدها، روزنامه ایران ۱۵/۱۱/۸۱.